



تقابل و هابیت با فلسفه

سعید غلامزاده*

حمیدرضا غلامی نژاد**

چکیده

وهابیان با هرگونه آموزش و یادگیری فلسفه مخالف‌اند؛ علاوه بر این تکفیر و ملحد خواندنِ فلاسفه از سخنان و فتاوای رابیع در میان وهابیان است. گرچه آنان تلاش کرده‌اند ستیز خود با فلسفه و فلاسفه را علمی و مستدل جلوه دهند، لکن ارزیابی سخنان و دلایل وهابیان این نتیجه را به دست می‌دهد که نقص تصویری وهابیان از مفاهیم فلسفی، سوء برداشت آنان از متون فلسفه، در کنار تعصبات عقل‌ستیزانه، بیشترین تأثیر را در تخطئه و ستیز وهابیان با فلسفه و فلاسفه داشته است. به نظر می‌رسد تکفیر فلاسفه و تحریم فلسفه از سوی وهابیان بیش از آن که مبنای علمی داشته باشد، بر پایه تعصبات و نسبت‌های ناروا استوار است. در این نوشته، با روشی توصیفی - تحلیلی، نظریات مخالفان فلسفه بررسی و نقد شده است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه، وهابیان، عقل، تکفیر.

* پژوهشگر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم‌السلام).

** سطح دو حوزه علمیه.

مقدمه

دیدگاه وهابیان در نکوهش فلسفه که ریشه در تأملات عقلی دارد، به صورت یک امر بدیهی درآمده است؛ درحالی که معروف است آشنایی مسلمانان با فلسفه در دوره خلافت عباسی یا اموی بوده است.^۱ مسلمانان در این مسیر صرفاً منفعل نبوده و به نسخه خوانی از اقوام پیش از خود اکتفا نکردند و دست به نقادی دستاوردهای اندیشمندان گذشته زده و دستاوردهای آنان را در موضوعات مختلف، تکمیل کرده و ابواب مختلفی را بر هر یک از این علوم افزودند.

آنها که از یک سو در اثر عطش حقیقت جوی فطری و مشترک میان همه افراد بشر، با سؤالات بنیادین هستی شناسانه ای مواجه بوده و از سوی دیگر، از جانب قرآن به تفکر در آفاق و انفس دعوت شده و به دقت و نظر در آنچه در آسمان و زمین است، امر شده بودند، خود به فلسفه ورزی پرداخته، فلسفه اسلامی را پایه گذاری کردند. نخستین مکتب فلسفه اسلامی توسط فارابی (۲۵۹-۳۳۹ق) تأسیس شد. جریان فلسفه مشائی اسلامی پس از فارابی توسط ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق)، مهم ترین شخصیت مکتب مشاء اسلامی کامل تر شد و به اوج رسید. درحقیقت، فلسفه ارسطو (مشاء) در دست مسلمانان و با الهام از فرهنگ و ایمان دینی، مسیری را در پیش گرفت که با تأمل عقلی و فلسفی، آموزه های وحیانی در موضوعات مختلف را مستدل و تبیین کرد. با این وجود، آرای فلاسفه مسلمان و به ویژه اندیشه های ابن سینا با مخالفت برخی علمای مسلمان مواجه شد و معرکه ای از تبادل آرای مخالفان و موافقان شکل گرفت که سبب شد در دوره های بعد، مکتب فلسفی جدیدی به نام مکتب «اشراق» به دست شهاب الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق) پایه گذاری شود؛ اما فلسفه اسلامی برای تحول و شکوفایی خود باید تا سده دوازدهم هجری منتظر می ماند. ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۴۵ق) با جمع کردن جریان های فکری مختلف جهان اسلام که چه بسا غیرقابل اشتی بودند، مکتب فلسفی نوینی پایه گذاری کرد که به مکتب «حکمت متعالیه» معروف است.

۱. سامی النشار، علی، مناهج البحث عند مفکری الاسلام، ص ۱۹.

در این نوشتار سعی بر این است تا مخاطب با مفاهیم فلسفی تا حدودی آشنا شده و ضمن نقد آراء مخالفین، با شناسایی بسترهایی که مخالفین فلاسفه را به تحریم آن متمایل کرده است، اثبات نماید که سخن فلاسفه اسلامی در مسیر کتاب و سنت بوده و آنها خود را ملزم به حرکت در مسیر شریعت می دانسته اند.

در هر صورت، علم فلسفه در طول تاریخ اسلام، فراز و نشیب هایی داشته است. دلایل و انگیزه های مختلف، از جمله ریشه های مستقیم و غیرمستقیم این علوم در افکار اندیشمندان غیرمسلمان، همواره عده ای را برای ریشه کن کردن این علم برانگیخته است. تاکنون کتابی که به صورت مستقل به نقد آراء وهابیان و مُتسَلِّفین درمورد فلسفه پرداخته باشد، یافت نشده، اما برای درک مفاهیم و آراء فلسفی می توان به موارد زیر رجوع نمود:

۱. ادراکات اعتباری علامه طباطبائی رحمته الله و فلسفه فرهنگ؛ نوشته: علی اصغر مصلح.
۲. مبانی آینده پژوهی از دیدگاه فلاسفه اسلامی؛ نوشته: سید علی تقوی نسب و عبدالمجید کرامت زاده.
۳. کتاب ابن سینا: مجموعه مقالات تفسیری و انتقادی؛ نویسنده: گروه نویسندگان.
۴. تحفة المتکلمین فی الرد علی الفلاسفة؛ نوشته ابن ملاحمی خوارزمی، متکلم معتزلی در قرن ششم.

واژه شناسی فلسفه

«فلسفه» واژه ای یونانی است و فیلسوف به معنای دوستدار دانایی و متشکل از دو کلمه «فیلا» یعنی دوستدار و «سופا» به معنای دانش و حکمت است.^۱

وهابیان و فلسفه

وهابیان به فلسفه، نگاه تقریباً یکسانی دارند و بیشتر آرای برخی فلاسفه را معیار سنجش فلسفه قرار داده اند؛ درحالی که خطابودن دیدگاه اندیشمندان یک علم در یک یا چند

۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، ص ۸۲۲.

مسئله، ضرورتاً به دلیل کاربرست صحیح ابزارها و روش‌های آن علم نیست تا از این رهگذر حجتی بر بطلان آن علم اقامه شود.

از دیدگاه جماعت وهابی، آموختن فلسفه، حرام و نامشروع است.^۱ البته یادگیری فلسفه را چنانچه برای ابطال آن باشد، جایز می‌شمرند اما یادگیری و تعمق در آن را حرام می‌دانند. ابن عثیمین در پاسخ به استفتائی در این خصوص با بیان این که نتیجه تعمق در فلسفه، انکار کتاب و سنت است، به حرام بودن ورود و تعمق در فلسفه فتوا داده است.^۲ همچنین معتقدند فلاسفه، فرقه‌ای منکر اصول و ضروریات دین هستند و^۳ برای حفظ جان خود به دروغ، تظاهر به اسلام کرده‌اند.^۴

برای شناخت دقیق‌تر دیدگاه آنها و دلایل بروز چنین رویکردی نسبت به فلسفه و فیلسوفان، لازم است چند موضوع و مسئله، بررسی شود؛ ازجمله:

۱. تعریف و ماهیت فلسفه از نگاه وهابیان؛

۲. آثار و نتایج فلسفه بر فرد و جامعه از دیدگاه وهابیان؛

۳. محتوا و مسائل فلسفه از دیدگاه وهابیان.

تعریف فلسفه و تبیین ماهیت آن

از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دیگر همفکران آنها نمی‌توان انتظار داشت که تعریفی مناسب از فلسفه ارائه دهند.

الف) تعریف به موضوع

برخی از وهابیان، فلسفه را بر اساس موضوع آن تعریف کرده و گفته‌اند: «فلسفه عبارت

۱. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الأولى:

<http://www.alhawali.com/main/-۱-۲-۱۴۱>

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۲۶، ص ۲۵۱.

۳. قرنی، عائض بن عبدالله، هدی الرسول صلی الله علیه وسلم فی الصلاة، اسلام ویب:

<https://audio.islamweb.net/audio/Fulltxt.php?audioid=۱۹۴۱۵>

۴. تویجیری، حمد بن عبدالمحسن، شرح الفتوی الحمویة، الموسوعة الشاملة:

<http://www.islamport.com/b/۲/aeedah>

است از سخن گفتن در امور غیبی، بدون دلیل و برهان،^۱ و بر هیچ دلیل حسی، ذهنی یا عقلی مستند نیست».^۲

بررسی و نقد

این دیدگاه از جهات متعدد دچار اشکال و ایراد است. برخلاف ادعای وهابیان، موضوع فلسفه نه «امور غیبی» که «موجود بما هو موجود»^۳ است. به یک معنا موضوع فلسفه، موضوعات همه علوم دیگر را دربرمی‌گیرد؛ زیرا هر علم برای شناخت فقط یک «موجود خاص» وضع شده و فلسفه به شناخت «موجود»، فارغ از این که چه موجودی باشد، می‌پردازد.

البته اشکال وهابیان به گونه دیگری نیز مطرح است؛ این که امور غیبی نیز بخشی از حقایق موجود در عالم هستی می‌باشند. در جواب باید گفت: با این اشکال فقط می‌توان آن بخش از مسائل فلسفی را که به امور غیبی می‌پردازد، تحریم کرد، نه کل فلسفه را. البته این نیز در صورتی ممکن است که بتوان مدعای وهابیان درباره ممنوعیت سخن گفتن از امور غیبی را اثبات کرد.

جواز سخن گفتن از امور غیبی

بحث از امور غیبی نه تنها حرام نیست، بلکه گاهی جایز یا واجب نیز می‌باشد. در میان امور غیبی آنچه بیش از همه دور از دسترس ادراک بشر است و در بالاترین درجه غیب قرار دارد، ذات و صفات خداوند باری تعالی است. بنابراین اگر سخن گفتن درباره امور غیبی به طور کلی ممنوع و حرام باشد، پرداختن به ذات و صفات الهی و تلاش برای شناخت آنها بیش از هر چیز دیگر مشمول این ممنوعیت خواهد بود؛ این در حالی است که بحث از وجود خدا و صفات او نه تنها جایز، بلکه در برخی صور (مانند توحید در ذات یا موضوع صفات و عینیت آن با ذات) واجب بوده و آیات و روایات بسیاری بر آن تأکید کرده‌اند.

۱. العقل، ناصر بن عبدالکریم، شرح طحاویه، ج ۴، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، شفا، ص ۱۳؛ ارسطو، متافیزیک، ص ۱۲۱.

حتی اگر بپذیریم بحث از امور غیبی به طور مطلق حرام باشد، باز هم نمی‌توان فلسفه و فلاسفهٔ مسلمان را در این باب تخطئه کرد؛ چراکه فلاسفهٔ مسلمان با چراغ قرآن و سنت نبوی در مسیر این علم حرکت کرده‌اند. برای مثال: ملاصدرا و دیگر فلاسفهٔ مسلمان، برای شناخت ابعاد مختلف روح انسان یا شناخت ملائکه، آن‌گاه که خود را با سؤالات فلسفی مواجه دیده‌اند، به کتاب و سنت مراجعه کرده و بر اساس داده‌های وحیانی، استدلال‌های فلسفی ترتیب داده‌اند.^۱

ب) تعریف به روش

در گفتار برخی از وهابیان آمده است: روش کار در فلسفه بدین صورت است که ابتدا توهماتی را مفروض می‌گیرند و سپس بر پایهٔ آن مفروضات خیالی، احکامی را بار می‌کنند که بر هیچ دلیل عقلی، ذهنی یا حتی حسی، مبتنی نیست^۲ و کارکردی غیر از اشکال کردن ندارد.^۳

بررسی و نقد

عقلی‌بودن، مهم‌ترین ویژگی‌ای است که فلسفه بدان مشهور شده است و روش عقلی، منهج مشترک همهٔ مکاتب فلسفی جهان و یگانه پایهٔ فلسفه^۴ از گذشته تا به امروز است. افزودن این نکته نیز ضروری است که فلاسفهٔ مسلمان که کتاب و سنت را به‌عنوان دو منبع شناخت حقایق هستی پذیرفته‌اند، روش نقلی را نیز به‌گونه‌ای در فرایند فلسفه خود جای داده‌اند.

ج) تعریف به غایت

متسلفه و وهابیان مدعی‌اند که هدف فلسفه، کنارزدن دین الهی و نشستن بر جای آن است. «لجنة دائمی فتاوی عربستان سعودی» فلسفه را تلاشی برای جست‌وجوی

۱. یزدان‌پناه، سیدیدالله، تأملاتی در فلسفهٔ اسلامی، ص ۳۱۲.

۲. العقل، ناصر بن عبدالکریم، دروس الشیخ ناصر العقل، ج ۴، ص ۱۲.

۳. العقل، ناصر بن عبدالکریم، دراسات فی الاهواء والفرق و البدع و موقف السلف منها، ص ۳۶۷.

۴. یزدان‌پناه، سیدیدالله، تأملاتی در فلسفهٔ اسلامی، ص ۱۱۹.

هدایت در بیرون از دایره شریعت اسلامی تعریف کرده، می‌افزاید: «بیشتر مسائل عقیدتی فلسفه، کفر صریح است^۱ و نتیجه چنین دانشی در نهایت فروغلطیدن در وادی کفر است»^۲.

بررسی و نقد

نگاهی گذرا به آثار فلاسفه کافی است تا نشان دهد که ادعای وهابیان، بی‌سند و دور از واقعیت است. علامه طباطبائی رحمته‌الله در تبیین غایت فلسفه می‌نویسد:

غایت فلسفه، تمییز موجودات حقیقی از غیرحقیقی و شناخت علل عالیّه وجود به‌خصوص، علت اولی که سلسله موجودات به او منتهی می‌شود و شناخت اسماء حسنی و صفات عالیّه اوست و او همان خدای متعال است.^۳

در برخی از آثار فلسفی نیز ظهور حقیقت عالم هستی در درون انسان، غایت فلسفه، قلمداد شده^۴ و فلسفه بر این اساس این‌گونه تعریف می‌شود: «صیوره الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی»؛^۵ فلسفه عبارت است از تبدیل شدن انسان به جهانی عقلی، همانند جهان عینی.

آثار و نتایج فلسفه بر فرد و جامعه

در کلام وهابیان، فلسفه در بهترین حالت به‌عنوان مسیری بی‌سرانجام که پا گذاشتن در آن، جز تلف عمر ثمری دربر ندارد، توصیف می‌شود. در نگاه آنها فلسفه از زیان‌بارترین پدیده‌های تاریخ بشر است که نتایج مخرب آن، تنها منحصر به حوزه عقاید نیست؛^۶ بلکه زوال عقل را نیز به‌همراه دارد^۷ و در سطح کلان بر مناسبات سیاسی - نظامی جامعه اسلامی نیز اثر می‌گذارد. یکی از وهابیان معاصر، ترجمه کتب فلسفی یونان را یکی از

۱. فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۲، ص ۳۲.

۲. فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۲، ص ۳۲.

۳. طباطبائی، سید محمدحسین، بداية الحکمة، ص ۳.

۴. مطهری، مرتضی، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، ص ۲۹.

۵. انصاری شیرازی، یحیی، دروس شرح منظومه، ج ۲، ص ۴۳.

۶. مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، ج ۱۶، ص ۲۷۳.

۷. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الأولى:

مهم‌ترین علل ترویج بدعت در میان مسلمین عنوان می‌کند.^۱ حتی در نگاه برخی از منتقدین فلسفه آمده است: «تسلط تاتارها بر سرزمین‌های شرقی، فقط به دلیل ظهور فلسفه در میان آنها و ضعف شریعت اتفاق افتاد».^۲

بررسی و نقد

سخنان متسلفه و وهابیان درباره آثار مخرب فلسفه بر فرد و جامعه، از جهات مختلف قابل نقد است:

۱. سخنان مدعیان سلفی در خوش‌بینانه‌ترین صورت، ادعاهایی است بی‌سند که هر کسی می‌تواند به راحتی به مخالفان خود نسبت دهد. مرتبط دانستن فلسفه با شرایط ناپسمان جهان اسلام در آن روزگار صرفاً به این دلیل که همراه باهم اتفاق افتاده‌اند، همانند کسوف خورشید با وفات فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که مورد انکار و مخالفت ایشان قرار گرفت.

۲. چنان‌چه این ادعا درست باشد، لازم می‌بود که دوره ورود فلسفه به جهان اسلام و اوج آن، شاهد بیشترین میزان پیام‌های ویرانگر مذکور باشد؛ درحالی‌که آن عصر، از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ اسلام است.

۳. اگر قرار باشد جریان‌های فکری جهان اسلام از نظر نتایج نامطلوب و ویرانگری که برای جامعه اسلامی داشته‌اند، دسته‌بندی شوند، قطعاً جریان وهابیت در رأس قرار خواهد گرفت. نگاهی به گوشه و کنار امروز جهان اسلام کافی است تا نشان دهد که ترویج افکار محمد بن عبدالوهاب چگونه شهرها و خانه‌ها را ویران کرده، خون مسلمانان را بر زمین ریخته، اموال و آرامششان را سلب کرده و از اسلام و مسلمین در اذهان غیرمسلمانان، تصویری زشت و کریه ترسیم کرده است.

دیدگاه‌های کفرآمیز فلاسفه از نگاه وهابیان و متسلفه

عمده ادله وهابیان برای تکفیر فلاسفه و تحریم فلسفه، تعارضاتی است که ادعا می‌شود

۱. العقل، ناصر بن عبدالکریم. دراسات فی الاهواء والفرق و البدع و موقف السلف منها، ص ۳۷۷.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲، ص ۲۴۵.

میان آرای فیلسوفان و اصول شریعت وجود دارد. متسلفین، فلسفه را در تعارض با همه اصول ضروری شریعت، یعنی توحید، نبوت و معاد می‌دانند که در چند بخش به طرح و بررسی ایرادات آنها خواهیم پرداخت.

الف) انکار وجود حقیقی خدا توسط فلاسفه

مدعیان پیروی از سلف و وهابیان مدعی‌اند: میان آنچه فلاسفه «خدا» می‌نامند، با خدایی که انبیای الهی به آن فرا می‌خوانده‌اند، تفاوتی بنیادین وجود دارد؛ زیرا خدایی که فلاسفه از آن سخن می‌گویند، یک موجود صرفاً ذهنی و خیالی است و حقیقت خارجی ندارد.^۱

بررسی و نقد

نگاهی گذرا به کتب فلسفی، کافی است تا بی‌اساس بودن ادعای متسلفان در این باره مشخص شود. با وجود این که در کلام هیچ فیلسوفی خدا انکار نشده یا آن را امری ذهنی نشمرده، تنها فهم ناصحیح و کنار هم گذاشتن برخی کلمات فلاسفه، وهابیان و متسلفه را به چنین توهمی رسانده است. به عنوان نمونه در یکی از مقالات آنها آمده است:

سخن آنها (فلاسفه) که می‌گویند: خدای تبارک و تعالی عقل است، بدین معنا که خدا فکر یا امر معقولی است، یا این که تعقل می‌کند یا تعقل می‌شود و همه اینها مستلزم اثبات معنایی بدون ذات است... و مفهومی فقط این خواهد بود که خدا ذات ندارد و هرآنچه ذات نداشته باشد، وجود ندارد یا (اگر وجود دارد) وجود لنفسه ندارد و نیازمند غیر یا صادرشده از غیر خواهد بود؛ حال آن که فلاسفه این فرض (دوم) که خدا نیازمند به غیر و صادر از غیر باشد را نفی می‌کنند. در نتیجه، مرادشان آن است که خدا ذات ندارد و این نفی وجود خداست.^۲

نتیجه‌گیری اشتباه وهابیان در این جا به دلیل آگاهی نداشتن از کاربردهای مختلف اصطلاح عقل در فلسفه است؛ زیرا عقل در سخن فلاسفه به معانی گوناگونی آمده است و عقل به معنای قوه درک‌کننده مفاهیم کلی که در کلام نویسندۀ وهابی مورد توجه و پایه

۱. مجلة الجامعة الاسلامية، ج ۴۸، ص ۱۰۳.

۲. همان.

استدلال او قرار گرفته، فقط یکی از کاربردهای این اصطلاح است. در سخن فلاسفه، اصطلاح دیگری نیز برای عقل وجود دارد که بر اساس آن، عقل به یکی از اقسام جواهر (موجودات قائم به ذات) اطلاق می‌شود. در واقع فلاسفه به پنج جوهر (موجود قائم به خود) اعتقاد دارند که عبارتند از: ماده، صورت، جسم، نفس و عقل. عقل در این اصطلاح، به معنای موجود قائم به نفسی است که جسم و جسمانی نباشد و هنگامی که فلاسفه برای خدا از اصطلاح عقل استفاده می‌کنند، مرادشان همین معنای دوم است.

ب) انکار صفات ثبوتی و کمالی خدا از سوی فلاسفه

به گفته مدعیان پیروی از سلف، فلاسفه منکر تمام صفات ثبوتی خدا هستند. سفرالحوالی در شرح کلام ابن قیم در تعریف خدای فلاسفه در نقل قولی از او می‌گوید: و خدا در نزد فلاسفه، هیچ صفت ثبوتی ندارد؛ یعنی (به نظر آنها) خدا نه حی است، نه قیوم، نه سمیع است و نه بصیر و هیچ فعلی را با اختیارش انجام نمی‌دهد.^۱

بررسی و نقد

حتی گشودن یک کتاب فلسفی هم برای زدودن این ادعاهای نادرست کافی است. برای این منظور می‌توان به فصل‌های پایانی نمط چهارم اشارات ابن سینا، جلد ششم اسفار (موقف دوم: توحید الهی، موقف سوم: در علم الهی، موقف چهارم: در قدرت الهی، موقف پنجم: حیات الهی، موقف ششم: در صفات سمیع و بصیر) و مرحله دوازده نه‌ایة الحکمه مراجعه کرد.

دو مسئله جنجالی و پربحث که اندیشمندان مختلف در حوزه‌های گوناگون را در تاریخ اسلام به خود مشغول کرده، عبارتند از: ۱. نظر فلاسفه در قدیم بودن عالم؛ ۲. علم خدا به جزئیات که نیازمند توجه دقیق‌تری است.

ج) قدیم بودن عالم

مشهور است که فلاسفه، جهان خلقت یا دست کم بخشی از آن را قدیم می‌دانند؛ به این

۱. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الأولى:

معنا که همواره موجود بوده و هرگز سابقه عدم و نیستی در آن راه نداشته است. متسلفه از این دیدگاه به عنوان شعار و شاخصه فلسفه که شاهدهی بر بطلان آن نیز هست یاد می‌کنند.^۱ وهابیان صریحاً قول به قدم عالم را به معنای انکار مخلوق بودن آن گرفته و آن را اولین دلیل کفر فلاسفه قلمداد کرده‌اند.^۲

بررسی و نقد

در نگاه نخست به نظر می‌رسد که قول به قدم عالم، مستلزم استقلال و بی‌نیازی جهان از خداست و در نتیجه در تعارض با اصل توحید است. این اظهار نظر وهابیان، بی‌اطلاعی آنها از سخن و دیدگاه فلاسفه را نشان می‌دهد؛ زیرا آن دسته از فلاسفه‌ای که نظریه قدم عالم را مطرح کرده‌اند، آن را به عنوان موجود مستقلی در کنار خدا که از ازل وجود داشته، ترسیم نمی‌کنند؛ بلکه به عنوان مخلوقی که خدا از ازل آن را ایجاد کرده، توصیف می‌کنند. برای مثال: گرما مخلوق و معلول آتش است، لکن هیچ فاصله زمانی میان آنها نیست. در همان لحظه‌ای که آتش افروخته شود، گرما که معلول آن است نیز موجود می‌شود. حال اگر فرض کنیم که آتشی از ازل وجود داشته است، نتیجه این خواهد شد که گرمای آن نیز به عنوان مخلوق آتش، موجودی ازلی خواهد بود. به همین صورت، فلاسفه معتقدند که خدا از ازل وجود داشته و از ازل، اراده به خلق عالم کرده است و در نتیجه، عالم از ازل به اراده و خواست خدا موجود شده است.

نکته دیگری که در پاسخ به اشکال وهابیان باید افزود، این است که نظریه قدیم بودن عالم، مورد قبول همه فلاسفه نیست و دیدگاه‌های مختلفی در این موضوع میان فلاسفه وجود دارد. بنابراین نمی‌توان نظریه برخی از فلاسفه مشاء را دلیل بر کفر همه فلاسفه یا تحریم فلسفه دانست.

۱. غامدی، صالح، موقف شیخ الاسلام ابن تیمیه من آراء الفلاسفة و منهجه فی عرضها، ص ۳۵۳.

۲. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الثانية:

د) علم خدا به جزئیات

وهاییان مدعی‌اند: فلاسفه معتقدند که خدا به انسان‌ها و دیگر موجودات مادی، علم و آگاهی ندارد.^۱ سفر الحوالی با استناد به برخی از آیات قرآن که بر علم خدا به این دسته از موجودات دلالت دارند،^۲ می‌افزاید: دومین سبب کفر فلاسفه، آن است که آنها معتقدند خدا فقط کلیات را می‌داند و علم به جزئیات ندارد.

بررسی و نقد

برخی از فلاسفه معتقدند: ادراک حسی به موجودات مادی که از طریق قوای بدنی حاصل می‌شود، امری مادی است و درباره خدا که مجرد از ماده و عوارض ماده است، نمی‌تواند صادق باشد. درحقیقت با توجه به این که شناخت پدیده‌های مادی از طریق ادراک حسی با تقایصی همراه است، آنها تلاش کرده‌اند تا تبیینی از آن ارائه دهند که مشتمل بر اتصاف هیچ‌گونه نقصی بر خدا نباشد و نظریه فلسفی مذکور که به اشتباه، «انکار علم خدا به جزئیات» تفسیر شده، تلاشی در همین راستاست. برای روشن شدن حقیقت و بررسی اشکال ذکرشده، به اختصار به چند نکته اشاره می‌کنیم.

۱. تشکیک در کفرآمیز بودن نظریه انکار علم خدا به جزئیات

انگیزه فلاسفه مسلمان از طرح این نظریه که وهاییان، تفسیر غلطی از آن ارائه کرده‌اند، انگیزه‌ای کاملاً دینی بوده است. از نظر فیلسوفان مسلمان، انتساب علم حسی به خدا، همانند انتساب صفات خاص بشری چون خوردن و خوابیدن به اوست، و چون چنین انتسابی را مستلزم تغییر و تحول در ذات الهی و در نتیجه راه یافتن نقص در آن می‌دانند، به این دیدگاه متمایل شده‌اند. از این رو این دیدگاه را صرفاً می‌توان ابطال کرد، ولی نمی‌توان از آن دستاویزی برای تکفیر درست کرد.

۲. تنوع دیدگاه‌های فلسفی

نظریه فلسفی مذکور، مورد قبول همه مکاتب فلسفی نیست؛ بلکه هر مکتب فلسفی بر پایه

۱. الرقب، صالح، دراسات فی التصوف و الفلسفه الاسلامیه، ص ۲۳۵.

۲. ابراهیم، ۲۸.

دستاوردهای پیشینیان، دیدگاه جدیدی در این باره برگزیده است. بنابراین نمی‌توان دیدگاه یک فیلسوف را دلیلی بر تکفیر همه فلاسفه قرار داد.

۳. تفکیک میان فلاسفه و فلسفه

به خطا رفتن اندیشمندان یک علم، به معنای پوچ و بی‌اساس بودن آن علم نیست؛ بلکه صرفاً منعکس‌کننده ناتوانی صاحب‌نظران در به‌کارگیری ظرفیت‌های آن علم برای دستیابی به حقیقت است.

۴. علم خدا به جزئیات در کلام ابن‌سینا

در پایان باید گفت: اساساً نظریه‌ای با عنوان «انکار علم خدا به جزئیات» در میان فلاسفه وجود ندارد. ابن‌سینا با صراحتی انکارنشده، علم خدا به جزئیات را اثبات می‌کند: «فهمو یعلم الاشياء جزئها و کلیها».^۱ او همچنین در جای دیگر می‌گوید: «از آن جهت که موجودات، مخلوق خدا هستند، خدا به همه آنها عالم و آگاه است».^۲

هـ) وحی و نبوت

متسلفه و وهابیان، تحلیل‌های فلسفی فیلسوفان از وحی و ملازمات آن را دلیل دیگری بر کفر و بی‌دینی آنها گرفته‌اند.^۳ از این رهگذر، فلاسفه متهم شده‌اند که نبوت را امری اکتسابی معرفی کرده‌اند^۴ که هر کسی می‌تواند به آن دست یابد!^۵ حتی از فردی به نام «ابن سبعین» نام برده می‌شود که برای رسیدن به مقام نبوت، در غار حرا به اعتکاف نشسته بود.^۶ همچنین مدعی‌اند که فلاسفه، مقام فیلسوف را برتر از نبی دانسته‌اند!^۷

۱. «پس او (واجب‌الوجود) به همه اشیاء اعم از جزئی و کلی عالم است». (ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، التعليقات، ص ۸۱)

۲. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات والتنبیها، ص ۱۳۰.

۳. ابن‌سعیدان، ولید بن راشد، إتحاف أهل الألباب، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الأولى.

http://www.alhawali.com/main/-۱-۲-۱۴۱

۵. الرقب، صالح، دراسات فی التصوف و الفلسفة الاسلامیه، ص ۲۸۰؛ رشاد سالم، محمد، مقارنة بین الغزالی و ابن تیمیة، ص ۱۲۱-۹۵.

۶. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الأولى.

http://www.alhawali.com/main/-۱-۲-۱۴۱

۷. آل‌شیخ، صالح، العقيدة، ج ۶، ص ۲۰۵.

بررسی و نقد

با توجه به طرح این اتهامات، نکاتی درباره آنها بیان می‌شود:

۱. ادعاهای خلاف واقع و متناقض

پیش از این، اهتمام فلاسفه به آموزه‌های دینی و اعتقاد آنها به مرجعیت بلامنازع کتاب و سنت با ارجاع به آثار آنها تبیین شد. این اظهارات، فارغ از این که بی‌سند و خلاف واقع است، با یکدیگر متعارض و متناقض اند. به عنوان مثال: همان طور که گذشت، وهابیان از یک سو فلاسفه را به برتردانستن مقام فیلسوف از مقام نبی متهم می‌کنند و از سوی دیگر ادعا می‌کنند فلاسفه به دنبال دستیابی به مقام نبوت بوده‌اند.

۲. تحلیل‌های فلسفی از وحی، دلیلی بر ایمان دینی فلاسفه

این که یک فیلسوف به دنبال شناخت ماهیت وحی و معجزه برآمده، دلیل بر آن است که آنها را حقایقی وجودی می‌داند و بر اساس عطش حقیقت‌جویی در صدد شناخت ماهیت آنها بوده است و این حجتی است بر ایمان و اعتقاد آنها به وحی و نبوت.

۳. تنوع دیدگاه‌های فلسفی

فلاسفه درباره تحلیل‌های ارائه شده درباره وحی و لوازم آن، موضع یک‌سانی ندارند. بنابراین با این فرض که این ادعا اولاً مستند و انتساب آن به برخی فلاسفه صحیح بوده و ثانیاً کفرآمیز هم باشد، نمی‌توان آن را بهانه‌ای برای تکفیر همه فلاسفه دانست. حتی اگر بتوان تکفیر همه فلاسفه را نیز نتیجه گرفت، نمی‌توان از تکفیر فلاسفه به تحریم فلسفه رسید؛ زیرا ناتوانی فلاسفه در ارائه نظریه صحیح، بدین معنا نیست که فلسفه بر اساس روش و سازوکار خود، ناتوان از حل این موضوع است.

معاد

گفته می‌شود که فلاسفه، زندگی پس از مرگ را صرفاً برای ارواح می‌دانند و برای ابدان جسمانی، معادی قائل نیستند. به همین دلیل وهابیان، فلاسفه را در مسئله معاد تکفیر کرده‌اند.^۱

۱. حوالی، سفر، الفلسفة الحلقة الأولى:

بررسی و نقد

آنچه با عنوان «انکار معاد جسمانی» به همه فلاسفه نسبت داده می‌شود، چنانچه درست تقریر شده باشد، صرفاً دیدگاه ابن‌سینا و حداکثر دیدگاه فلاسفه مشاء است؛ اما دیگر فلاسفه همچون ملاصدرا در این مسئله با وی موافق نیستند؛ هرچند منتسب کردن آن به ابن‌سینا نیز عاری از حقیقت و از روی جهالت یا بی‌انصافی صورت گرفته است. گرچه در یکی از آثار ابن‌سینا به نام رساله‌ی اضحویه می‌توان سخنانی یافت که منعکس‌کننده دیدگاه مذکور باشد، لکن وی در دیگر آثارش از جمله الهیات شفا، معاد جسمانی را صراحتاً پذیرفته است.

نتیجه

وهابیان و متسلفین به جای این‌که مبانی علم فلسفه را بررسی و نقد کنند، به آراء برخی از فلاسفه توجه داشته و آن را مبنای فتاوای خود قرار داده‌اند. همچنین در فهم صحیح از مفاهیم فلسفی دچار اشتباه شده، دست به تکفیر فلاسفه زده‌اند. ادعای ذهنی بودن وجود خدا نزد فلاسفه، یکی از این نسبت‌های عجیب است که در اثر ناآشنایی با معانی اصطلاح «مطلق»، آن را مطرح و وهابیان نیز این سخن را گرفته و تکرار کرده‌اند.

اما فلاسفه اسلامی ضمن این‌که همواره خود را ملزم به رعایت قوانین شرع می‌دانسته و در این مسیر حرکت کرده‌اند، بزرگانی همچون فارابی، ابن‌سینا و ملاصدرا همگی مسلمان بوده و فلسفه خود را بر اساس مبانی اسلامی طرح‌ریزی کرده‌اند. با این وجود، وهابیان و متسلفین بر اساس خصیصه‌ی عقل‌ستیزی خود، نگاه عقلی فلاسفه را برنمی‌تابند. ناآگاهی از گزاره‌های دقیق فلسفی یا کج‌فهمی آن توسط جماعت وهابی، بلکه صرفاً بر گزارش‌های امثال ابن‌تیمیه تکیه کرده و گزارش‌های وی از افکار فلاسفه را بن‌مایه حملات خود به فلاسفه قرار داده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **مجموع الفتاوی**، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ق.
۳. ابن سعیدان، ولید بن راشد، **إتحاف أهل الألباب بمعرفة التوحيد والعقيدة في سؤال وجواب**، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، **الاشارات والتنبیها**، قم: نشر البلاغه، بی‌تا.
۵. ابن سینا، حسین بن عبدالله، **الشفاء (الإلهیات)**، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن عثیمین، محمد بن صالح، **مجموع فتاوی ورسائل**، تحقیق: فهد بن ناصر بن ابراهیم السلیمان، بیروت: دار الوطن، ۱۴۱۳ق.
۷. انصاری شیرازی، یحیی، **دروس شرح منظومه**، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۸. آل‌الشیخ، صالح بن عبدالعزیز، **العقيدة**، بی‌جا: مكتبة الشاملة، بی‌تا.
۹. حوالی، سفر بن عبدالرحمن، **شرح العقیده الطحاویه**، قاهره: دارالصفوه، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.
۱۰. رقب، صالح، **دراسات فی الالتصوف و الفلسفه الاسلامیه**، غزه: الجامعة الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۳۰ق.
۱۱. سامی النشار، علی، **مناهج البحث عند مفکری الاسلام**، بیروت: دارالفکر العربی، چاپ اول، ۱۳۶۷ق.
۱۲. طباطبائی، سید محمدحسین، **بداية الحكمه**، تحقیق: عباسعلی زارعی سبزواری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ بیست‌ونجم، ۱۴۲۸ق.
۱۳. عبدالعزیز الخلف، سعود، **مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة**.
۱۴. العقل، ناصر بن عبدالکریم، **دراسات فی الاهواء والفرق و البدع و موقف السلف منها**، ریاض: مرکز الدراسات و الاعلام، دار اشبیلیا، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۵. العقل، ناصر بن عبدالکریم، **شرح العقیده الطحاویه**، قم: مكتبة الشاملة، بی‌تا.
۱۶. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، **فتاوی اللجنة الدائمة**، تحقیق: أحمد بن عبدالرزاق الدویش، ریاض: رئاسة إدارة البحوث العلمیة والإفتاء؛ الإدارة العامة للطبع، بی‌تا.
۱۷. مطهری، مرتضی، **یادداشت‌های استاد مطهری**، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
۱۸. یزدان‌پناه، سید یدالله، **تأملاتی در فلسفه اسلامی**، قم: کتاب فردا، چاپ دوم، ۱۳۹۶ش.
۱۹. فیروزآبادی، أبوطاهر محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، بیروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ هشتم، ۱۴۲۶ق.

وبسایتها

۱. تویجیری، حمد بن عبدالمحسن، شرح الفتوی الحمویة، الموسوعة الشاملة:

<http://www.islamport.com/b/۲/aqeedah>

۲. قرنی، عائض بن عبدالله، هدی الرسول ﷺ فی الصلاة، اسلام ویب:

<https://audio.islamweb.net/audio/Fulltxt.php?audioid=۱۹۴۱۵>

